

جهانی شدن فرهنگ

چنگیز پهلوان

گرچه فرآیند جهانی شدن پیشینه‌ای دراز دارد، با این حال، جهانی شدن به عنوان یک مفهوم مستقل در حوزه علوم اجتماعی، به معنای وسیع کلمه، محصول همین یک دهه‌ی اخیر است. در دوران کنونی روندهای جهانی ساز به گونه‌ای فزاینده سربلندی کرده‌اند و خواه ناخواه بر سرشت و سرنوشت تمامی فرهنگ‌ها و همه‌ی بشریت اثر می‌نهند. به همین لحاظ، توجه به این جریان‌ها در حوزه‌ی فکری برای هر فرهنگی زنده و پویا از اهمیتی خاص برخوردار است. این توجه نه فقط موقعیت‌های جهانی را نمایان می‌سازد، بلکه به آگاهی از موقعیت راستین هر فرهنگ نیز می‌انجامد.

در یک نگاه کلی، جهانی شدن به طور عمده در دو سو شکل می‌گیرد: در پهنه‌ی اقتصاد و در عرصه‌ی فرهنگ. ابعاد دیگر این موضوع، به هر حال، تابعی از این یا آن خواهند بود. به باور بسیاری از محققان آنچه ما را به پدیده‌ی جهانی شدن می‌پیونداند، در نهایت اقتصاد است نه چیزی دیگر.

اینان فرهنگ را هم تابعی از همین تحول اقتصادی به حساب می‌آورند، نه جریانی تأثیرگذار یا تعیین‌کننده. از آنجا که فرهنگ در شیوه‌های تولید و مبادله نیز به چشم می‌خورد، بنابراین مطالعه‌ی جداگانه‌ی آن ضرورت پیدا نمی‌کند، مگر در فهرستی از همه‌ی عوامل شاخص در مسیر شکل‌گیری فراگردهای جهان‌ساز.

برخی دیگر از پژوهشگران دیدگاهی متفاوت بر می‌گزینند و تحولات فرهنگی را در پهنه‌ی جهانی دارای مقام و منزلت ویژه‌ای می‌دانند و از همین روسته به پژوهش و ژرفش آن، به طور مستقل و در ارتباط با عناصر دیگر دبستگی خاص نشان می‌دهند. اگر درست است که حتا شیوه‌های تولید و مبادله نیز خصوصیات فرهنگی دارند و در هر فرهنگ به گونه‌ای خاص تجلی می‌یابند، پس شاید بتوان به این اعتبار اقتصاد را تابع فرهنگ به شمار آورد و از آنچه که روی می‌دهد به عنوان «جهانی شدن فرهنگ» سخن گفت.

در آغاز باید جهانی شدن را به تعریف کشید. آن‌گاه می‌توان آن را با این یا آن پسوند از دقت بیش‌تر برخوردار ساخت و مقوله‌ای تازه را طراحی کرد. گردش پدیده‌های ملی در مقیاس جهانی یا در عرصه‌ی تعدادی از فرهنگ‌ها را یکی از خصوصیات جهانی شدن دانسته‌اند. این جریان، بدین معنی است که پدیده‌ای ملی در فرهنگ‌های دیگر با استقبال توده‌ای روبه‌رو می‌شود و به زبان امروزی در معرض مصرف توده‌ای قرار می‌گیرد. نوعی از رقص، موسیقی، غذا، پوشاک، ادبیات و حتا رفتار در یک فرهنگ هنگامی که به نحوه‌ی گسترده اشاعه پیدا می‌کند و وارد زندگی روزانه‌ی انسان‌ها در فرهنگ‌های دیگر، به ویژه فرهنگ‌های دور دست می‌شود، خصیصه‌ی تازه می‌یابد که در عرصه‌ی علوم اجتماعی نیازمند

توجهی خاص است.

این جریان در واقع می‌تواند به دو صورت به وقوع بپیوندد. یکبار پدیده‌ای فرهنگی که در مقیاس ملی از مقبولیت عام بهره‌مند شده است به طرز مختلف به فرهنگ‌های دیگر، خواه مجاور، خواه دور دست، راه می‌یابد، و بار دیگر هنگامی از چنین پدیده‌ای یاد می‌کنیم که گرچه بُرد و اشاعه‌ای محدود دارد، اما فرهنگ یا فرهنگ‌های دیگر آن را برمی‌گیرند و با به گردش درآوردن آن در سطحی گسترده، جلوه‌های تازه و حتا متفاوت به آن می‌دهند.

در صورت اول، پدیده‌ی فرهنگی مورد نظر، حداقل در مقیاس ملی از استقبال عام بهره‌مند شده است، و به سبب تأکید مکرر، به فرهنگ‌های دیگر راه یافته است. در این صورت، فرهنگ مادر، یعنی فرهنگ نخست یا صادرکننده، توانسته مقبولیت خود را به فرهنگ‌های دیگر بشناساند و نقشی فعال ایفاء کند. در صورت دوم، فرهنگ‌های دیگر این نقش سازنده و اثرگذارنده را به عهده می‌گیرند و بنا به میل و انتخاب خود پدیده‌ای فرهنگی، هر چند محدود و منزوی را بر می‌گزینند و با کاربرد گسترده‌ی آن، به آن معنایی تازه می‌بخشند. در هر حال، گردش پدیده‌های فرهنگی، ملی، بومی یا محدود را در مقیاس جهانی، جهانی شدن فرهنگ یا جهانی شدن

پهلوان، استاد دانشگاه، صاحب‌نظر مسائل فرهنگی.



پدیده‌های فرهنگی می‌نامیم.

اشاعه‌ی موسیقی آمریکای لاتین در اروپا، مصرف گسترده‌ی غذاهای چینی و ژاپنی در آمریکا و اروپا و قاره‌های دیگر را در دسته‌ی نخست جا می‌دهیم و نقش فعال برای فرهنگ‌های آغازین قائل می‌شویم. همین خصوصیت را می‌توان برای نان «باگت» Baguette/ فرانسوی در نظر گرفت که امروزه در بسیاری فرهنگ‌ها رواج گرفته است و از پسند گروه‌های متنوعی از مردم در جاهای مختلف برخوردار گشته است.

اما موسیقی هندی که در انزوا به سر می‌برد یا فقط در محدوده‌ی جغرافیایی معینی در گردش بود، وقتی که به تالارهای اپرا و موسیقی اروپایی، بنا به دعوت، راه می‌یابند و کارکناران فرهنگی غرب به آن توجه می‌کنند، درست به سبب همین توجه در غرب اشاعه می‌یابد و فرهنگ‌های دومین یعنی گزیننده به آن جلوه‌ای تازه می‌بخشند. شاید مثال بهتر در این مورد گزینش آهنگ‌های بومی آفریقایی باشد که فرهنگ‌های گزیننده آن‌ها را شناسایی می‌کنند و رواج می‌دهند، و حتا بازده کارشان را به فرهنگ‌های آغازین برمی‌گردانند و در دو سو، در فرهنگ‌های پذیرنده و اصلی، آن‌ها را در مقیاس عام به گردش در می‌آورند.

از جهانی‌شدن فرهنگ هنگامی سخن می‌گوییم که محصولات فرهنگی در سطح جهانی به گردش در می‌آیند. این پدیده، به بروز واکنش‌هایی متفاوت و حتا متناقض میدان داده است. برخی این پدیده را نویدی در مسیر ایجاد جهانی دموکراتیک و متحد می‌دانند که با اتکاء به یک فرهنگ جهانی شکل می‌گیرد و به قول

«مارشال مک‌لوهان» به استقرار «دهکده‌ی جهانی» global village/ می‌انجامد. عده‌ای دیگر آن‌را حاصل از دست رفتن و گمگشتگی هویت می‌دانند و از این‌که چنین وضعی سر برآورده است، تأسف می‌خورند. به‌طور کلی عده‌ای هم می‌کوشند در راه حفظ ویژگی‌های خود دست به مبارزه بزنند و حتا از توسل به خشونت بی‌می‌به دل راه ندهند.

در آستانه‌ی سال دو هزار میلادی مبحث جهانی‌شدن رونق تازه‌ای یافته است. سال دو هزار از مدت‌ها پیش حاصلتی اسطوره‌ای به خود گرفت و حالا موقعیتی معاصر پیدا کرده است که همگان آن‌را لمس و تجربه می‌کنند. شاید هیچ تاریخ دیگری در عرصه‌ی فرهنگ‌های بشری تا این حد در آگاهی مردمان مختلف رسوخ نکرده باشد. نه فقط به این علت که رایانه‌ها برای تطبیق خود با این تاریخ با دشواری‌های دست به گریبان بوده‌اند، بلکه در عین حال بدین سبب که همه نگران تحولات آینده گشته‌اند و احساس می‌کنند که شماری از دگرگونی‌ها و رویدادها بر سرنوشت‌شان اثر می‌نهد. واقعیت این است که هیچ فرهنگ و هیچ کشوری نمی‌تواند خود را یکسره از این تحولات دور نگاهدارد و نسبت به آن‌ها بی‌احساس بماند. آیا می‌توان گفت که بشریت با یک انقلاب دیگر کاپیتالیستی و یک انقلاب دوم سرمایه‌داری روبه‌رو شده است؟ جهانی‌شدن به دورترین نقاط کره‌ی خاکی راه یافته است و ورای استقلال کشورها و تفاوت‌های سیاسی و فرهنگی عمل می‌کند. کره‌ی زمین در زمان حاضر، دورانی را تجربه می‌کند که به گونه‌ای یادآور عصر گسترش کلونیالیسم و اکتشافات

بزرگ است. در آن هنگام کشورهای مستقل جنبشی گسترش طلبانه را به پیش می‌رانند، اما در دوران کنونی شرکت‌های بزرگ، گروه‌های مالی و صنعتی این جریان را دنبال می‌کنند و رواج می‌دهند و سراسر تسلط بر جهان هستند. سروران کنونی جهان در حوزه‌ها و محفل‌هایی محدود و کوچک قرار دارند اما از قدرتی بی‌مانند برخوردارند که هرگز در تاریخ تا به این حد به چشم نخورده است. به قول لوموند دیپلماتیک این قدرتمندان در ۳ گوشه‌ی مثلث آمریکا-اروپا-ژاپن جا گرفته‌اند ولی در واقع نیمی از آنان در آمریکا مسکن گزیده‌اند. از این رو می‌توان گفت که در اساس با پدیده‌ای آمریکایی مواجه هستیم.

انقلاب تکنولوژی اطلاعات در بیست سال اخیر به تمرکز بیش‌تر قدرت و سرمایه یاری رسانده است. دستکاری در ارگانیسم‌های زنده به‌مدد تکنولوژی امکانات پیش‌بینی ناشده‌ای در برابر اقتصاد بازار به وجود آورده است. در جریان جهانی‌شدن در واقع کشورها فتح نمی‌شوند، بلکه بازارها به تصرف در می‌آیند. این بازارگشایی‌های گسترده به یک اعتبار بیش از کشورگشایی‌ها ویرانی و تخریب به بار می‌نشانند. بسیاری از ساختارهای صنعت در بازارهای جدید قربانی می‌شوند، بیکاری‌های وسیع و توده‌ای پدیدار می‌گردد و شرایط بازار کار به نحوی غیرقابل تصور در معرض ناامنی قرار می‌گیرند. در اروپا پنجاه میلیون انسان بیکارند. شمار چنین مردمانی در مقیاس جهانی به یک میلیارد می‌رسد. این انسان‌ها یا در جست‌وجوی کارند، یا به کار موقت و ناپایدار تن می‌دهند. در همین دوران کنونی سیصد

میلیون کودک در شرایطی غیرانسانی به کار مشغولند. بر اثر جهانی شدن جنایات مالی به نحوی بی سابقه فزونی یافته‌اند. مبالغ هنگفتی در بازارهای مالی گردش می‌کنند که بیش از تولید ناخالص اجتماعی یک سوم جمعیت جهان است. تجاری سازی معنویات و مادیات، جسم و روان، طبیعت و فرهنگ نابرابری‌های اجتماعی حاکم را شدت می‌بخشند. هر ساله سی میلیون انسان از گرسنگی جان می‌سپارند و هشتصد میلیون انسان دستخوش سوء تغذیه هستند. در حال حاضر به زحمت می‌توان گفت که پانصد میلیون نفر از جمعیت جهان در رفاه به سر می‌برند. در حالی که پنج میلیارد و نیم از جمعیت جهان در موقعیتی نابسامان قرار دارند. ثروت ۳۵۸ نفر از غنی‌ترین مردم جهان بیش از درآمد سالانه‌ی ۴۵ درصد از جمعیت جهان است (یعنی ۲/۶ میلیارد انسان).

در جریان جهانی شدن ساختارهای حکومتی بسیاری از کشورها تخریب شده است. مناطق تازه‌ای به وجود آمده که خارج از هرگونه ضابطه‌ای قرار دارند و به هیچ معیاری پایبندی نشان نمی‌دهند. جنایات سازمان یافته، محافل مافیایی و کلاهبرداری‌ها و فساد مالی روزبه‌روز افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی که نابسامانی‌های تازه‌ای در مقیاس جهانی شکل می‌گیرند، مردم بسیاری به فکر فرو رفته‌اند و چاره را تنها در این می‌بینند که علیه قدرت‌ها و قدرتمندان جدید جهان وارد میدان شوند. در نتیجه گروه‌های شهروندی رأساً به پیکار رو می‌آورند. در اجلاس سیاتل سازمان تجارت جهانی مردم به پا خاستند و علیه این سازمان دست به تظاهرات زدند. در چنین وضعی که باید در برابر بی‌عدالتی‌های جهانی ایستاد و از ساختارهای سیاسی و فرهنگی ملی و بومی پاسداری کرد، مسئولان فرهنگی ایران بی‌آنکه مجوزی قانونی داشته باشند، خواستار پیوستن به این سازمان جهانی شده‌اند. هیچ اندیشه‌ی جدی و فکر پایداری ندارند. فقط می‌خواهند تدریجی‌های پیشین خود را با تسلیم طلبی ویران‌کننده‌ی تازه‌ای جبران کنند. این سیاست‌ها چیزی نیست جز افراط و تفریط. ناگهان چند نفری به فکر افتاده‌اند که به کپی رایت فن دهند و کشور را وارد بحرانی دیگر بسازند. اینان نه پیش شرطی دارند و نه برنامه‌ای اندیشیده. در این‌جا و آن‌جا از دور بودن ایران از این سازمان جهانی و میثاق کپی رایت اظهار دلتنگی می‌کنند و با این اظهارات نیندیشیده معضلات تازه‌ای برای آینده‌ی

فرهنگ و ساختارهای اجتماعی ایران تولید می‌کنند.

پدیده‌ی فرهنگ جهانی در ارتباط با پدیده‌ی دیگری قرار دارد که آنرا بازار جهانی کالاها می‌نامند. در این معنا، در واقع پدیده‌های فرهنگی تبدیل به کالاها می‌شوند و در مقیاس جهانی در معرض خرید و فروش قرار می‌گیرند. هنگامی که بازار فرهنگی یعنی بازار کالاها می‌شود محدودیت‌های ملی و بومی را پشت سر می‌گذارد، و به هر دلیل، در مقیاس جهانی عمل می‌کند از بازار جهانی شده‌ی فرهنگ سخن می‌رانیم یعنی بازاری جهانی که به عرضه‌ی کالاها می‌آورد.

پدیده‌هایی که در چارچوب جهانی شدن فرهنگ تجلی می‌یابند، طبیعتی واحد ندارند. برخی از آن‌ها محصول یک سنت هستند و برخی دیگر محصول صنعتی پیشرفته، مثلاً هنر گل‌آرایی یا کمان‌کشی ژاپنی نیازمند سال‌ها شاگردی است. در مقابل فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی محصولات صنعتی پیشرفته‌اند که در معرض مصرف توده‌ی ناپایدار و گذرای قرار می‌گیرند که مرتب تجدید و تکرار می‌شوند بدین معنا که حتی تماشاگرانی ثابت و پایدار ندارند. پرسشی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که فرهنگ‌های جهان در برابر یورش صنعت فرهنگ در چه موقعیتی قرار دارند؟ از سوی دیگر مهم است بدانیم که فقط سنت‌ها در برابر این هجوم واقع نشده‌اند، سطوح مختلف تکنولوژی نوین نیز با هم به رقابت می‌پردازند و از موقعیت خود دفاع می‌کنند. مانند موقعیت سینمای فرانسه در برابر سینمای آمریکا.

فرهنگ به اعتبار ادوارد تیلور کلیتی است پیچیده که شامل شناخت‌ها، باورها، هنرها، قانون‌ها، اخلاق، رسم‌ها و همه‌ی لیاقت‌ها و عاداتی می‌شود که انسان به‌عنوان عضو جامعه فرا می‌گیرد. به قول وارنیه، محقق فرانسوی، فرهنگ در این معنا قطب‌نمای هر جامعه است که اعضای جامعه بدون آن نمی‌دانند از کجا آمده‌اند و چگونه باید رفتار خود را تنظیم کنند. حال پرسش این است که آیا در جریان جهانی شدن همه‌ی جوامع قطب‌نماهای خود را از دست می‌دهند و فقط بر اساس یک قطب‌نما عمل خواهند کرد؟ آیا چنین چیزی اصولاً امکان‌پذیر است؟ این قطب‌نما از درون یک فرهنگ برآمده است و همه را ناچار وادار به تبعیت از خود خواهد ساخت؟ آیا می‌توان

به قطب‌نمایی دست یافت که محصول مشترک همه‌ی فرهنگ‌ها باشد؟ این‌ها همه پرسش‌هایی جدی و دوران سازند. به همین سبب است که شماری از پژوهشگران از امپریالیسم فرهنگی سخن می‌گویند و از غلبه‌ی یک فرهنگ بر فرهنگ‌های دیگر با توسل به تکنولوژی مدرن هراسانند.

نگرانی اندیشگران غیرغربی و حتا شماری از فرهنگ‌های غربی از تسلط یک فرهنگ بر جهان و امحا تنوع فرهنگی یا آمریکایی شدن جهان به گونه‌ای فزاینده در گوشه و کنار دنیای کنونی به چشم می‌خورد و چاره‌جویی‌های تازه‌ای در عرصه‌ی عمل و اندیشه به‌منظور رویارویی با پدیده طراحی و پی‌ریزی می‌شود. در این‌جا آسیب‌پذیرتر از همه فرهنگ‌هایی هستند که یا غیرفعال و غیرخلاق شده‌اند، یا در داخل با نفی تنوع اندیشه و توسل به انحصارطلبی، بستر تسلیم طلبی را تحت لوای مبارزه با بیگانگان هموار می‌سازند.

فرهنگ‌هایی که در معرض انحصارطلبی قرار گرفته‌اند، در نهایت با طبیعت ایدئولوژیک حاکم که با تفکر انحصارطلبی عجین شده است به مقابله بر می‌خیزند. انحصارطلبان در برابر تنوع عناصر درونی خشک‌اندیش و غیرقابل انعطاف‌اند. اما در رویارویی با عناصر ناشناخته و بیرونی پذیرنده‌اند و تسلیم طلب زیرا که از عهده‌ی پاسخگویی به حامل بیگانگی بر نمی‌آیند. در نتیجه حالتی انفعالی پیدا می‌کنند و به توجیه تسلیم طلبی دل می‌بندد. به همین لحاظ فرهنگ‌های خلاق در دو عرصه دست به پیکار می‌زنند.

یکی در عرصه‌ی درونی است که باید فکر انحصارطلبانه را نقد کنند، و دو دیگر عرصه‌ی بیرونی است که باید نقشی خلاق در تحولات جهانی به عهده بگیرند و در برابر دگرگونی‌های یکسان‌ساز ایستادگی کنند. از هر فرهنگ پویایی انتظار می‌رود که بتواند در این دو عرصه اندیشه‌هایی آفریننده و صادقانه طرح کند. فرهنگ‌هایی که هنوز گرفتار تقيه‌مداری هستند و در خدمت استمرار بخشیدن به قدرت گروهی خاص درآمده‌اند، در چنین میدان بفرنج و پیچیده‌ای راه به دهی نخواهند برد. نیروهای عرفی‌اندیش جامعه باید اسباب نقد همه جانبه‌ی وضع موجود را فراهم آورند و به سراب‌های فریبنده و بازی‌های سیاسی زودگذر دل نبندند و از همه مهم‌تر آن‌که از دست یافتن به تفکر مستقل باز نمانند. تاریخ، مردمان غافل و ساده‌اندیش را نمی‌بخشد. ◇